

# نگاه روان‌شناسانه به دین

دکتر علی اصغر احمدی

**کلیدواژه‌ها:** تعمیم علمی، دین، روان‌شناسی دینی، شخصیت سالم، انسان‌گرایی، شخصیت ناسالم.

به شکل رایج و متداول، وقتی با یک روان‌شناس و مشاور مسلمان سخن از دین گفته می‌شود، در نظر او یک نظام عقیدتی و عبادتی مجسم می‌گردد که از طرف خداوند متعال و از طریق فرستادگان او، یعنی انبیا، به انسان رسیده است. این نظام را جانشینان پیامبر، در طول زمان تشریح کرده‌اند و در حال حاضر متخصصان دینی آن را بیان می‌کنند. متخصصان دینی بر اساس مدارک و شواهدی که در اختیار دارند، در تلاش‌اند دین را آن‌گونه که خداوند متعال برای بشر پسندیده است، استنباط و بیان کنند. فتاوی‌های مراجع تقلید نیز در حقیقت فتاوی‌های خداوند است نه فتاوی‌های یک شخص؛ در واقع، مرجع حق ندارد نظر خود را به‌عنوان نظر دین معرفی کند. او خود معتقد است که با فتاوی‌های خویش سنت الهی را عرضه می‌کند

## اشاره

برای روان‌شناس و مشاور مسلمان، دین جزء تفکیک‌ناپذیر شخصیت انسان و بخشی از نظام فکری اوست. روان‌شناسان و مشاوران هنگام مواجه شدن با مراجعان خود، جنبه‌های دینی او را مدنظر قرار می‌دهند و تلاش می‌کنند با توجه به نظام عقیدتی آنان مداخلات لازم را اعمال کنند. وقتی چنین عنصر مهمی در ارتباط بین مشاور و مراجع وجود دارد، علی‌القاعده می‌باید مفهوم دین از دیدگاه مشاور و روان‌شناس، به خوبی مشخص باشد؛ بدون داشتن تصویری روشن از دین نمی‌توان آن را به‌عنوان یک عامل مهم در رابطه بین مشاور و مراجع مدیریت کرد. در این مقاله هدف آن بوده است که گوشه‌ای از آنچه روان‌شناسان درباره دین مطرح کرده‌اند، بیان گردد و توضیح داده شود.

## سؤال اصلی این مقاله این است که وقتی روان‌شناس مسلمان بخواهد مفهوم دین را از روان‌شناسان دریافت کند، با چه مفهومی از دین مواجه خواهد شد؟

توصیف کردیم، مواجه خواهد شد. هدف این مقاله این است که گوشه‌ای از آنچه روان‌شناسان از دین ارائه کرده‌اند، بیان گردد و توضیح داده شود. این مقاله خود، درآمدی است بر مفهوم دین از نظر برخی از روان‌شناسانی که خواسته‌اند در نظام فکری خویش به دین توجه کنند. نگارنده سه کتاب، از کتاب‌هایی را که در زمینه روان‌شناسی و دین نوشته و به زبان فارسی ترجمه شده است و اتفاقاً هر سه آن‌ها در سال ۱۳۹۵ منتشر گردیده، مدنظر قرار داده است. این سه کتاب در فهرست منابع این مقاله آمده‌اند. وقتی این کتاب‌ها را ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که نویسندگان آن‌ها بر قاعده نگاه علمی به موضوع دین، ناگزیر شده‌اند نگاهی فراتر از نگاه یک یا چند دین به این موضوع داشته باشند، که خود لازمه نگاه علمی است. وقتی کسی می‌خواهد درباره پدیده‌ای صحبت کند، لازم است تمامی مصادیق آن را در نظر بگیرد. براین اساس، برای بررسی رفتار دینی بشر، یک روان‌شناس باید تمامی مصادیق دینی را در نظر بگیرد.

برای روشن شدن موضوع ابتدا بخشی از کتاب «درآمدی به روان‌شناسی دین» اثر لوونتال را مرور می‌کنیم و سپس به بحث ادامه می‌دهیم.

«ما از وجود تفاوت‌های دینی در میان انسان‌ها آگاهیم. تنها با کمی قدم زدن در خیابان اصلی منطقه‌ای مملو از زبان‌های متفاوت در شمال لندن - که در آنجا ساکنم - مدل‌های مختلف لباس که بر تن افراد است، ویژگی‌های بسیاری از دین‌داری و وابستگی افراد به مذاهب گوناگون را آشکار خواهد کرد. زنان مسلمانی را می‌بینم که برخی سر خود را پوشانده‌اند، برخی سر و صورت‌شان پوشیده است و عده‌ای دیگر پوششی ندارند. زنان یهودی را می‌بینم که برخی موی مصنوعی و برخی کلاه به سر دارند، بعضی هر دو را بر سر گذاشته و عده‌ای هیچ یک را بر سر ندارند. تعدادی از مردان سیک دستار به سر دارند و عده‌ای دیگر بی دستارند؛ آفریقایی - کارائیبی‌هایی که (به نظر من) شبیه مسیحیان (با لباس‌های موقر) و راستافاری‌ها<sup>۱</sup> (با موهای جامائیکایی) هستند یا شبیه هیچ‌کدام نیستند. مردان یهودی کلاه‌های خز یا نمدی به سر می‌کنند. جوراب‌های سیاه یا سفید می‌پوشند و ردا به تن می‌کنند یا از علائم دیگر وابستگی به یکی از چندین فرقه حسیدی<sup>۲</sup> که در منطقه در حال رشد و افزایش است، استفاده می‌کنند. گاهی اوقات نمی‌توانم نشانه‌های مربوط به هویت و دین‌داری را به‌صورت ساده‌تری بازگو کنم، اما من در مقام یک روان‌شناس، نباید به پوشش و لباس اعتماد کنم» (لوونتال، ۱۳۹۵: ۲۹).



نه نظر شخص خودش را.

برای روان‌شناس و مشاور مسلمان، چنین مفهومی از دین، مفهومی آشنا و قابل قبول است. در چنین نظام اعتقادی، مسلمان تلاش می‌کند با پیروی از حدود الهی، خود را هر چه بیشتر به خدای خویش نزدیک کند و با اتکا و توکل به او، راه درست را در زندگی بیابد. او تلاش می‌کند ظاهر و باطن خود را به رنگ الهی درآورد. چنین فردی می‌کوشد دین را در درون نظام دینی شناخته، خواسته الهی را از طریق اولیای او بشناسد و به آن مقید باشد. به‌رغم وضوح نسبی این اصل، دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد که ممکن است دیدگاه روان‌شناس یا مشاور مسلمان تحت‌تأثیر آن قرار گیرد.

روان‌شناس و مشاور مسلمان باید توجه داشته باشد که او تنها از این منظر با دین در ارتباط نیست بلکه سال‌هاست روان‌شناسان در تلاش‌اند دین را بشناسند و با درک آن، از منظر روان‌شناسی نیز آن را توصیف و بیان کنند. سؤال اصلی این مقاله این است که وقتی روان‌شناس مسلمان بخواهد مفهوم دین را از روان‌شناسان دریافت کند، با چه مفهومی از دین مواجه خواهد شد؟ روان‌شناس و مشاور مسلمان اگر قرار باشد مفهوم دین را از درون نظام روان‌شناسی و مشاوره دریافت کند، با مفهوم و معنایی متفاوت با آنچه در بالا

تعریف مشاهده می‌کنید که نویسنده در گام اول می‌کوشد فصل مشترک ادیان را وجودی الوهی یا متعالی (که می‌تواند خدا نباشد)، قرار دهد. با این تعریف، کسی که می‌خواهد به دین بیندیشد، کافی است به وجودی بالاتر از خود فکر کند. هر چند که نویسنده بلافاصله این تعریف را هم واجد اشکالاتی دیده و در تعریف دین سخن از سبک زندگی گفته است. سبک زندگی چنان‌که در همین مقاله خواهیم دید، دامنه‌ای بسیار گسترده می‌یابد و همه چیز را شامل می‌شود.

بهرتر است از تعریف دین به سادگی نگذریم. کتاب «درآمدی به روان‌شناسی دین»، در حد تعاریف نلسون متوقف نشده و تعدادی دیگر از تعاریف را نقل کرده است که حاصل آن به تدریج زائد بودن تعریف دین را نشان می‌دهد. در این کتاب آمده است: «وولف»<sup>۶</sup> (۱۹۹۷) می‌گوید محققان تاکنون موفق به ارائه تعریف قابل قبول و قانع‌کننده‌ای از دین نشده‌اند و در ادامه می‌گوید که اسمیت<sup>۷</sup> (۱۹۶۳) طی مباحث خود اثبات کرده که عنوان دین نه تنها غیر ضروری است، بلکه برای به دست دادن هر نوع درک واقعی و حقیقی نابسند است. «براون»<sup>۸</sup> (۱۹۸۷) در آثار خود صفحات زیادی را به بررسی دشواری‌های موجود درباره تعریف، بررسی، تحلیل و ارزیابی دین و مشخصه‌های بسیار آن اختصاص داده است. کپس<sup>۹</sup> (۱۹۹۷) بر این باور است که تعاریفی که محققان برجسته از دین ارائه کرده‌اند، در حقیقت بازتاب سرگذشت و احوال خود آن‌هاست (لوونتال، ۱۳۹۵).

چنان‌که می‌بینیم، وقتی قاعده «تعمیم علمی»، به پدیده‌ای به نام

هر یک از ما وقتی خود را به جای لوونتال بگذاریم و بخواهیم به این مجموعه از افراد نگاه کنیم و از منظر روان‌شناسی به ویژگی‌های مشترک آنان بنگریم، ناگزیر خواهیم بود از ویژگی‌های اختصاصی هر یک از ادیان چشم‌پوشیم و سعی کنیم تا آنجا که ممکن است به مختصات مشترک آنان بپردازیم. این قاعده، لازمه یک نگاه علمی است که در آن با تعمیم مواجهیم. نتیجه چنین تعمیمی این است که ناگزیر خواهیم بود بسیاری از ویژگی‌های ادیان را حذف کنیم تا به فصل مشترک آن‌ها برسیم. با این کار، دیگر نه با یک دین خالص و خاص بلکه با فصل مشترک ادیان سر و کار خواهیم داشت، و چنین دینی، دیگر آنی که مراد دین‌داران است نخواهد بود. تعمیم علمی در بررسی دین، پیش از هر چیز خود را در تعریف دین منعکس می‌کند. در کتاب «روان‌شناسی، معنویت و دین» در تعریف دین چنین می‌خوانیم: «طبق سنت، واژه دین بیشتر برای اشاره به همه ابعاد رابطه انسانی با موجود الوهی<sup>۳</sup> یا متعالی<sup>۴</sup> به کار می‌رفت؛ یعنی موجودی که بزرگ‌تر از ماست و خاستگاه و غایت زندگی برای هر ارزش و انسانی به‌شمار می‌رود» (مایستر<sup>۵</sup>، ۱۹۸۷). همین اواخر، دانشمندان دست به کار شده‌اند تا دین را به‌عنوان مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و سبکی از زندگی فهم کنند: «یجاد احساسات متمایز، عادات، اعمال یا فضایل خاص، اهداف، شور و هیجان‌ها و تعهدهای مشخص و باورها و شیوه‌های متمایز تفکر همراه با سبک متمایزی از زیستن با یکدیگر و زبانی برای سخن [گفتن] از چیستی و چرایی آنچه می‌کنند» (دیکسترا<sup>۱۰</sup>، ۱۹۸۶). (به نقل از نلسون، ۲۰۰۹، ترجمه ۱۳۹۵).

ما در دیدگاه اسلامی خود،  
گرایش به خداوند را فطری  
بشر، و همه انسان‌ها را  
خدا جو می‌دانیم.  
این دیدگاه با دیدگاه  
جرارد کاملاً متفاوت است؛  
او گرایشی به خدا ندارد؛  
تنها به زندگی انسان در  
این جهان اکتفا می‌کند  
و چیزی به نام تقرب و  
بازگشت به سمت خدا را  
باور ندارد

که تقواست و آن را حذف کرده است - خوب زندگی کردن را قرار می‌دهد. در دین او نه خبری از خدا هست و نه از آخرت و قیامت؛ در دین جرارد هر کس که در این دنیا خوب زندگی کند، مذهبی‌تر است و احتیاجی به رعایت قواعدی به نام قواعد الهی وجود ندارد. او اساساً معتقد است که ادیان حاصل تجارب زیسته بشری هستند و حتی انبیایی چون حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد(ص) را مریبان بشر می‌داند نه انبیاء الهی.

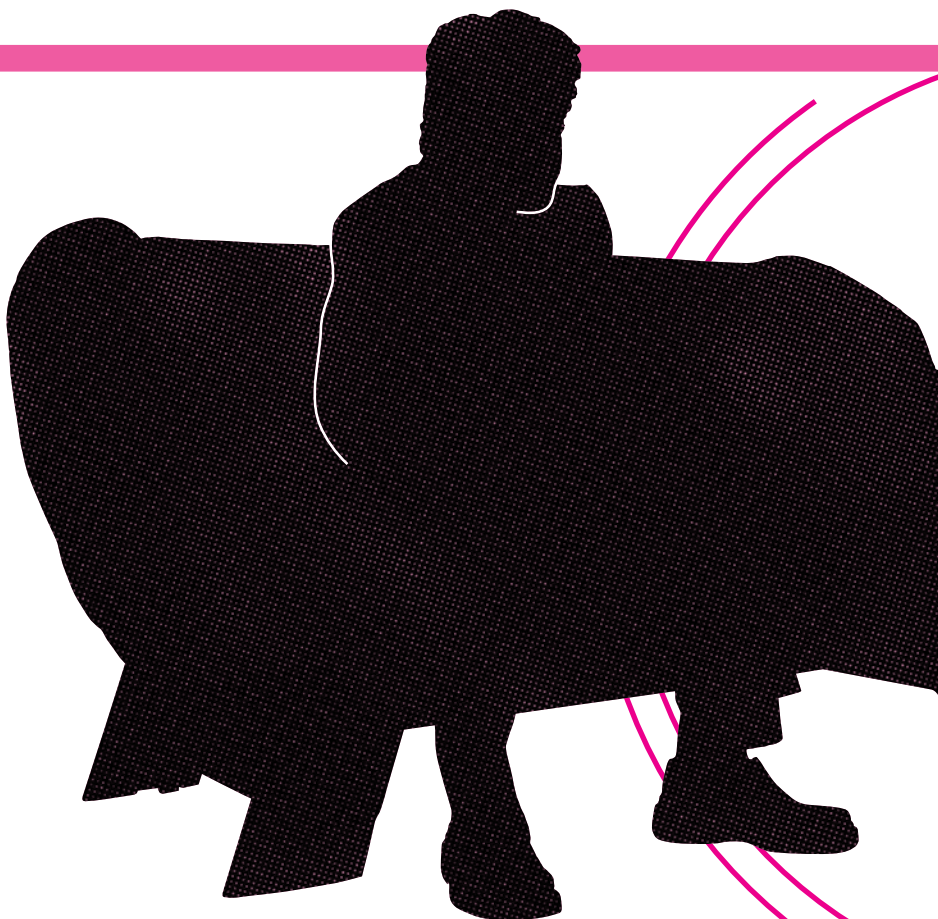
### تعریف و توصیف دین

جرارد در تعریف و توصیف دین می‌گوید: «ما از اصطلاح دین به‌عنوان راهی برای کسب هرگونه اعتقاد (از اعتقاد به خدا و فلسفه زندگی که یک فرد معتقدانه آن را دنبال می‌کند گرفته، تا نظرگاهی از یک زندگی خوب) تعبیر می‌کنیم» (جرارد، ۱۹۷۴: ۳۰۰). به این ترتیب، با توجه به اینکه انسان نمی‌تواند بدون چارچوب اعتقادی به زندگی بنگرد و زندگی کند. به‌طور طبیعی و فطری به دنبال دین یا همان اعتقاد می‌گردد؛ این‌گونه است که جرارد می‌گوید: «انسان به‌طور فطری مذهبی است؛ آنچه در میان انسان‌ها متفاوت است مربوط به محتوای مذهب می‌باشد» (همان: ۲۹۸). نیاز انسان به اعتقاد، ادیان را به آنجا کشانده است که در قالب وحدت بخشیدن به تمامی باورها، مشیت‌الهی را بالاترین غایت در نظر گرفته‌اند: «مذهب، انسان را به تعریفی از غایت نهایی و ارزش‌ها مجهز می‌کند. «اراده و مشیت‌الهی» بالاترین هدف زندگی در ادیان یهودی، مسیحی و اسلام است.» (همان: ۲۹۸).

دین می‌رسد، ابتدا آن را در حد فصل مشترک ادیان شناخته شده نگه می‌دارد و سپس در تعیین مصادیق آن دچار سرگردانی می‌شود؛ تا جایی که درمی‌یابد که نمی‌تواند از دین تعریفی جامع و مانع ارائه کند. این ناتوانی می‌تواند موجب عکس‌العمل‌هایی شود که نمونه‌اش را در کتاب «شخصیت سالم از منظر انسان‌گرایی» می‌یابیم. شاید روشن‌ترین اثری که در آن دین با وضوح بیشتری معرفی شده است، کتاب «شخصیت سالم از منظر انسان‌گرایی» باشد. این کتاب برای رسیدن به فصل مشترک انسان‌ها در دین، آن را سبک زندگی انسان و البته تمامی انسان‌ها می‌داند؛ چه آنانی که خود را وابسته به دینی می‌دانند چه آنانی که نمی‌دانند؛ چه کسانی که به خدا اعتقاد دارند و چه آنانی که چنین اعتقادی ندارند. او برای رسیدن به این فصل مشترک، تمامی مختصات دین را حذف کرده و از آن چیزی عمومی در حد تمامی شیوه‌های زندگی به دست داده است. بهتر است دیدگاه نویسنده کتاب، سیدنی جرارد<sup>۱۱</sup>، را در این مقاله دقیق‌تر بررسی کنیم.

جرارد درباره مذهب دیدگاهی متفاوت با مذهب به معنای شناخته شده بشری دارد. او مذهب را به همه انسان‌ها تسری می‌دهد. از نظر او همه، مذهبی هستند؛ تنها تفاوت آنان در محتوای مذهب است. جرارد مذهب را شیوه بودن و شیوه زندگی کردن انسان می‌داند؛ آن را در زندگی دنیایی انسان خلاصه می‌کند و کاری به مفاهیم مهمی چون خدا و زندگی پس از مرگ ندارد. او این دو مفهوم مهم و کلیدی را از معنایی که از مذهب ارائه می‌دهد، حذف می‌کند و به این ترتیب، به جای ملاک مقرب بودن به درگاه الهی -

**جرارد به دینی که از طرف خداوند  
وضع و هدایت شده باشد قائل  
نیست. دینی که او می‌گوید، حاصل  
نیاز بشر به جهت‌یابی در زندگی  
است و این جهت‌یابی در طول  
تاریخ زندگی انسان، از میان روابط  
و ضرورت‌های زندگی جمعی او،  
سر بیرون آورده و توسط افراد  
برجسته‌ای که مردم آنان را پیامبر  
می‌خوانند و جرارد آنان را مریب  
می‌نامد، تدوین شده‌اند. این جریان  
در زندگی امروزین بشر نیز با دانش  
بشری به هم آمیخته است و انسان  
فرهیخته چارچوب مورد نیاز خود را  
برای زندگی از تجارب به روز خود به  
دست می‌آورد و به این ترتیب، خود  
را به تدریج از ادیان سنتی  
جدا می‌کند**



جرارد به‌رغم اینکه در کتاب خود یهودیت، مسیحیت و اسلام را در کنار هم به کار برده است، مقصودش از دین، تنها این سه دین بزرگ نیست بلکه او نیز به قاعده «تعمیم علمی» ناگزیر شده است همه انسان‌ها را دین‌دار تلقی کند: «انسان چاره و انتخابی بین مذهبی بودن یا مذهبی نبودن ندارد. انسان فقط می‌تواند انتخاب کند که مذهبی بودن چیست و اینکه چگونه می‌تواند مذهبی باشد. بنابراین، مذهب «شیوه بودن» است. مذهبی عمل کردن بدان معنی است که فرد اجازه ندهد هر چیزی با اعمال وی در تقابل قرار بگیرد و اعمال او را زیر سؤال ببرد» (همان: ۲۹۹).

ممکن است برخی از خوانندگان معتقد به دین، این دیدگاه جرارد را نوعی تأیید دین بدانند و آن را نشانه‌ای مثبت تلقی کنند؛ در حالی که مقصود او تأیید جنبه فطری انسان و گرایش به سمت خداوند نیست. ما در دیدگاه اسلامی خود، گرایش به خداوند را فطری بشر، و همه انسان‌ها را خداجو می‌دانیم. این دیدگاه با دیدگاه جرارد کاملاً متفاوت است؛ او گرایشی به خدا ندارد؛ تنها به زندگی انسان در این جهان اکتفا می‌کند و چیزی به نام تقرب و بازگشت به سمت خدا را باور ندارد.

### خاستگاه دین

جرارد معتقد است که دین برخاسته از جریان زندگی مردم است. در حقیقت، دین توجیه و شیوه لازم برای ادامه زندگی را در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد، و از آنجا که انسان می‌خواهد زندگی کند لاجرم ابزارهایی را برای ادامه زندگی خود می‌سازد یا خلق می‌کند. دین را بشر می‌سازد؛ زیرا می‌خواهد زندگی کند. این ارتباط بین زندگی و دین، در زندگی مردمان ابتدایی آشکارتر از مردم جهان صنعتی است. جرارد می‌گوید: «در نظر توده مردم، هنگام وقوع مشکلات، دین دلیل ادامه زندگی و امکان تسلط بر نیروهای مخالف فطرت را به آن‌ها می‌دهد. این جنبه از کاربرد مذهب در میان مردم ابتدایی آشکارتر از مردم جوامع صنعتی است. احکام قدیم و جدید یهود و مسیح به وضوح به انسان می‌گویند که بایستی زندگی کند و چگونه زندگی کند» (همان: ۲۹۷). چنین دینی را انسان ساخته است نه تشریح الهی. جرارد بر این عقیده است که در برخی از گزاره‌های مذهبی دست‌کاری کرده و آن‌ها را آن‌گونه که مایل بوده، تغییر داده است: «به‌منظور تعدیل برخی از جنبه‌های اعتقادات مسیحی و یهودی، به عنوان یک نظریه پرداز من کلمه «زندگی» را جایگزین کلمه «خدا» کردم. پس، در جایی که عهد قدیم می‌گوید خدا به موسی (ع) گفت، من بازگویی می‌کنم که زندگی به موسی گفت» (همان: ۳۰۰).

او با این نگاه که دین ساخته بشر است برای شناخت بهتر آن، به‌سان مردم‌شناسان، به جست‌وجو در زندگی مردمان ابتدایی رفته است. «در ادیان ابتدایی، اسطوره‌ها درباره اینکه جهان چگونه شروع شده و چگونه خداوند راه شکار، ماهیگیری، زندگی با یکدیگر، ابزار و اسلحه‌سازی را به انسان نشان داده، گفت‌وگو می‌کنند. در اوقات محرمه هر سال، مردم ابتدایی شروع زندگی و فرصت‌هایی را که در زندگی داشته‌اند، جشن می‌گیرند و پدیده‌های موجود در

زندگی به آنان می‌گویند که چگونه زندگی کنند. شیوه‌های مختلف زندگی در جوامع ابتدایی مقدس هستند. در زندگی هیچ جنبه‌ای وجود ندارد که نیاز به بخشش و تأیید الهی در موفقیت و پیشرفت نداشته باشد. در حقیقت، در چنین جوامعی انجام هر کار حرامی به منزله تهدید هستی گروه است و فرد خلاف کار با اخراج از گروه یا مرگ تنبیه می‌شود. برای اسکیموها نیازی به اعدام فردی که شکار نمی‌کند وجود ندارد. اگر او شکار نکند، هیچ شکاری را نمی‌تواند بکشد و خودبه‌خود می‌میرد. اسکیموها فقط کسانی را می‌کشند که محرمات را شکسته‌اند؛ زیرا این کار برای گروه موجب بدبختی می‌شود.» (همان: ۲۹۷). در حقیقت، در نظر جرارد آیین و دینی که جوامع ابتدایی به تدریج شکل می‌دهند، هدفی جز محافظت از حیات جمعی انسان ندارد. او در این مسیر بر این باور است که آیین زندگی را در برهه‌هایی از تاریخ، انسان‌های توانمند و هوشمند شکل داده‌اند که از سایرین آگاه‌تر بوده‌اند و توانسته‌اند گستره وسیع‌تری از آداب و آیین‌ها را سامان بدهند. توده مردم به این افراد «پیامبر» می‌گویند اما جرارد آنان را مریدان بشر می‌داند نه پیامبران «پس واقعیت این است که مریدان ادیان بزرگی چون بودا، موسی (ع)، مسیح (ع)، محمد (ص) و ... از آگاهی بیشتری برخوردار بوده‌اند» (همان: ۵۸).

با توجه به این دیدگاه و موضوع برآمدن دین از جریان زندگی انسان و اینکه تقدس جریانی برای حفاظت از زندگی است، بنابراین می‌تواند در گذر زمان تغییر کند و انسان چیزهای دیگری را جایگزین آن سازد. چنان‌که با پیشرفت دانش بشری، دین می‌تواند معنی سنتی خود را از دست بدهد و تجلی دیگری پیدا کند؛ حتی مباحث روان‌شناختی و جامعه‌شناختی می‌تواند جای دین را بگیرد. جرارد در این ارتباط چنین می‌نویسد: «بسیاری از دانشجویان که معتقد به مذهب ارتدکس‌اند، زمانی که توان تفکر و انتقاد مستقلانه را می‌یابند، از آن اعتقادات کناره می‌گیرند. آنان پس از گذراندن درس‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و مقایسه تطبیقی ادیان در می‌یابند که آنچه والدین و دیگران به‌عنوان حقیقت مطلق ارائه کرده‌اند، واقعاً وجود نداشته است.» (همان: ۲۹۹). به این ترتیب، دینی که جرارد می‌گوید، به تدریج از ادیان رسمی فاصله می‌گیرد و مسیر خود را در جریان زندگی روز پدید می‌کند. چنین دینی به‌جای اینکه از آسمان هدایت شود، از زمین و از واقعیت‌های زندگی تغذیه می‌شود. «دین رسمی غالباً سخنگوی اعتقادی است که معنی اصلی خود را گم کرده است و مفهوم زندگی را در افراد معتقد مخدوش می‌سازد» (همان: ۳۰۳). «به این ترتیب، زندگی به‌خودی‌خود معیار و میزان قضاوت در این باره است که آیا آن فعالیت‌ها، ارتباطات، صمیمیت‌ها، و سبک زندگی که فرد به‌گونه‌ای معتقدانه در پیش می‌گیرد می‌تواند بر سلامت شخصیت مؤثر باشد یا خیر. اگر یک روش مذهبی با شرایط زنده و با معنی و در شرایط عینی زندگی قابل حصول باشد، پس یک مذهب سالم است. در غیر این صورت، آن مذهب سالم نیست؛ مانند حکم مذهب کاتولیک بر علیه طلاق، کنترل موالید، و ترک دنیا نزد کشیشان که در میان کاتولیک‌های روشنفکر سؤال برانگیز است» (همان: ۳۰۲).

جرارد با این نگاه، جهت‌یابی مذهبی را با میزان در برگیری زندگی برابر می‌داند: «یک جهت‌یابی مذهبی در صورتی سالم است که کل زندگی را در برگیرد و موجب رشد استعدادهای انسان شود. این استعدادها شامل توانایی مهر ورزیدن، بارور بودن، و خلاق بودن می‌شود. پس اینکه یک فرد مسیحی، کلیمی، مسلمان، یا هندو باشد، مهم نیست. میزان سالم بودن مذهب یک فرد با پرهیزکاری و تقوا تعیین نمی‌شود بلکه با اثری که آن مذهب بر زندگی فرد دارد سنجیده می‌شود. آیا انسان زنده انسانی است که با مهر، قوی و پخته شده و باعث تحقیر و آزار دیگران نمی‌شود یا فردی است پرهیزکار و متقی که در عین حال توانایی مهر ورزیدن به دیگران و لذت بردن از زندگی را ندارد؟» (همان: ۳۰۰)

به این ترتیب، در دین جرارد تأکید ادیبانی چون اسلام بر مفاهیمی چون تقوا بی‌معنی می‌شود. آیاتی چون «ومن یطع الله ورسوله و یخش الله و یَتَّقُهُ فاولئک هم الفائزون» (فرقان، ۵۲) و «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» و «مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ» (طلاق، ۳) و ... جایگاهی در دین انسان گرایانه ندارند.

جرارد مفاهیمی چون بت‌پرستی را نیز منطبق با دیدگاه خودش تفسیر می‌کند: «بت‌پرستی» به معنی برابر کردن بخشی از زندگی با تمام زندگی است. به این ترتیب، هیچ حیوان، سنگ، مکان یا شخصی نمی‌تواند به‌طور شایسته، به معنی زندگی به طریقی که خدا را شامل شود و بدون ترس و بیم ستایشگر، مورد پرستش باشد. اگر بت‌پرستی گناه است، پس گناه به معنی هر گونه عملی است که زندگی را مخدوش می‌سازد. اگر در همان لحظه هم گناه نباشد، در نهایت یک گناه محسوب می‌شود. در حقیقت، کلمه گناه به معنی در تعادل نبودن است؛ یعنی تیراندازی در حالتی خارج از تعادل که تیرانداز هدف مورد نظر را نمی‌بیند. تعبیر متداول تر گناه «در خط نبودن است» مانند هواپیمایی که ارتباط خود را با رادار قطع کند» (همان: ۳۰۱).

دعا نیز در چنین مفهومی از دین تغییر معنی می‌دهد و با معنایی جدید رخ می‌نماید؛ در حقیقت، دعا نوعی بازخوانی دیدگاه افراد مذهبی است که منعطف‌ترند. همین انعطاف است که ذهن دعاکننده را به سمت مسیرهای منعطف‌تر رهنمون می‌شود. دلالت ضمنی این نگاه این است که این خدا نیست که دعای دعاکننده را می‌شنود و اجابت می‌کند، بلکه این تغییری است که در ذهن فرد دعاکننده اتفاق می‌افتد و او را منعطف‌تر می‌کند: «هنگامی که افراد می‌گویند دعا می‌کنند و خدا به آنان «راه را نشان می‌دهد»، آنچه که در عمل دعاکننده اتفاق می‌افتد گفت‌وگویی است که فرد را قادر می‌سازد تا نظرگاه افراد مذهبی را ببیند که چگونه منعطف‌تر هستند و «زندگی» را به‌عنوان راهنمای اعمال عینی خود در نظر می‌گیرند. تجربه زندگی می‌تواند او را در این ادراک قرار دهد که مسیرهای جدید تجربه و عمل برای او بهترین راه ممکن هستند» (ص ۳۰۱).

جرارد با توصیفی که از دین ارائه می‌کند، ناگزیر است دین شخصیت‌های سالم را از شخصیت‌های ناسالم تفکیک کند. او دین

شخصیت‌های ناسالم را این‌گونه توصیف می‌کند: «پس فردی که هنوز تحت دستورات دوران کودکی خود است، یعنی گناه را به معنی انحراف از مناهی و صواب را نفس اطاعت از دستوردهنده می‌داند. بدون آنکه هیچ دلیل منطقی برای کارهایش داشته باشد، بیمار است. شخصی که وجدان انسان‌گرایانه سالم را در خود تثبیت کرده است، مفهوم متفاوتی از گناه و خطا دارد. گناه زمانی به‌وجود می‌آید که سبب تخریب نمادهای زندگی در فرد و دیگران گردد نه زمانی که فرد صرفاً متکی بر ارزش‌ها و هنجارهای ناشی از نظریات والدین و یک وجدان دستوردهنده است. بنابراین، این نوعی دیگر از «بت‌هاست که سبب تخطئه زندگی می‌شود» (ص: ۳۰۴).

به‌طور خلاصه، جرارد به دینی که از طرف خداوند وضع و هدایت شده باشد قائل نیست. دینی که او می‌گوید، حاصل نیاز بشر به جهت‌یابی در زندگی است و این جهت‌یابی در طول تاریخ زندگی انسان، از میان روابط و ضرورت‌های زندگی جمعی او، سر بیرون آورده و توسط افراد برجسته‌ای که مردم آنان را پیامبر می‌خوانند و جرارد آنان را مربی می‌نامد، تدوین شده‌اند. این جریان در زندگی امروزین بشر نیز با دانش بشری به هم آمیخته است و انسان فرهیخته چارچوب مورد نیاز خود را برای زندگی از تجارب به روز خود به دست می‌آورد و به این ترتیب، خود را به تدریج از ادیان سنتی جدا می‌کند. اگر روان‌شناس یا مشاور می‌خواهد دین را از منظر روان‌شناسی بنگرد، نه تنها از دین خارج می‌شود بلکه به سرگردانی و گم‌شدگی در مسیر زندگی دچار خواهد شد. دینی که ما می‌شناسیم، دینی است بر محور خداوند بزرگ که انسان را پیوسته به خود می‌خواند تا او را از ظلمت شرک خارج کند و به نور توحید و مغفرت رهنمون شود. دین، زندگی بر محور خداوند متعال و سبکی از زندگی در این مسیر است، نه سبکی از زندگی برای ادامه زندگی در چرخه حیات دنیوی.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. (Rastafirian) فرقه‌ای جامائیکایی که بر این باورند که سپاهان قوم برگزیده خداوند هستند.

2. Hasidic
3. divine
4. transcendent
5. Meissner, W. W.
6. Dykstra, C.
7. Wulff
8. Smith
9. Brown
10. capps
11. Jourard, Sidney M

#### منابع

۱. جرارد، سیدنی (۱۹۷۴)، شخصیت سالم از دیدگاه روان‌شناسی انسان‌گرا، ترجمه فرهاد، منصف. (۱۳۹۵). تهران: کتاب‌ارجمند با همکاری انتشارات ارجمند.
۲. لوونتال، کیت ام. (۱۳۹۵)، درآمدی به روان‌شناسی دین، ترجمه: عیوضی، مهدی. قم: نشر ادیان.
۳. نلسون، جیمز ام. (۲۰۰۹). روان‌شناسی، دین و معنویت، ترجمه: مسعود، آذربایجانی و امیر قربانی. (۱۳۹۵). تهران: سازمان مطالعه و تدوین (سمت).